چندم شمار برسد همان روز نو در سه خواهد بود بهر
از آن شمار دیه کما سیصد و پنجاه چهار روز افزوده میشود
سالی هر سیزده ماه میشود پس سال سیصد و پنجاه و چهار روز
بر آید

در بیان دانستن سیزده ماه در یک میشود

آنکه سیزده ماه هر سال ... و سیزده ... ماه ... حال
هر سیصد و هفتاد و شش روز هر یکی سیزدهم ماه ... سیزده
بگذارد در ... بعد ... ماه ... نام دالوه سیزدهم
میشود و آن از ... عجیب ... سیزده ...
و پنجاه ... سنکرات ... بهشت ... یک ... روز
سوای آن ... ماه ... بهشت ... شمند ... شود

چهره دیباچه الکوه سنگراب درآمد بانه ...

باب دوم

در بیان کلیه ... ملک ... سودمان عدم ... که

نود و هفت کرور ... آخر زمانه ... نوع ...

و چهل و هشت هزار و ... صد و نود ... چهار لک و سی و دو هزار

هفت ... هفت

۱۹۷۲۹۸۸۴۹۷

باقی ماند از آدم ... و این نوع ... حیوان ... نوع

و چهار کرور و پنجاه و یک لک ... هشت لک و سی و چهار هزار

و پنجاه و یک هزار و صد و ... سوم نوع ... حیوان و دو ...

۸۷۵۱۲۲ ... و شش هزار ... است

مجموع ... باقی مانده ... چهارم نوع چهار حیوان ...

... کرور ... هفت لک هشت هزار ...

[illegible]

... بیک ... الف ... ابر بعد ... بیک ... الف ... هزار ...

... (۱)

...

وانیدر دیگری شیوه هیچکی چهار ۱۴ ده مینویزه یکبار کرود هیچگاه

شب در می آید کلمات نیست بهمین طریق رمایه حالت

روز هفتم مینویسد سوم چهار پنج است ۲۹

باب سوم

در بیان ماهیهای مینویسان

اول مینو — دویم نوار و

سوم او منه — چهارم ماه — پنجم لویه — ششم چاپه — هفتم دوه

هشتم تادر — نهم برهمه — دهم دره — یازدهم نوره — دوازدهم

نوراو — نوراو مه — نورا نوروزم — پنجم نوراو — دهم ماه

سیزدهم روی — چهاردهم نوی

رمایه خالک نوه ماه هفتم مینویسد

باب چهارم در بیان در شکوفه

روز یکم شکل شیرطان میرسد در بیان هیبت در یکی

مینویسد در یازده ۱۵ ماهیهای ورق یکی مینویسد کلمه

روز الکده برهمنی منجه — روز دعا جهر منجه جهرا

برهمنی کافه یاد مینید زاده — حکمت و کیسهان مینویسد

هیم محفظ شاک — زمان دیگا ملک برکمر دیانه

علامت کم ...

۳۰

روز بیستم ...

روز ... از ... تیر کی
هیچه روز ... لگه بارش
توقف ازو ارزانی غله و مردم
و ... بارا ... راحت

روز بیستم ... فروردین ... گو
لگه بارش و بسیار ... و ... و
... و ... و ... و قحطی
غله ... ...

روز ... حرم ... هیچه ... چهار
لگه از پادشاه بیم و جنگ و جدل
و بیماری و مرض خلق ...

روز ... ... هیچه ...
علامت ... ... مردم
... راحت ... ارزانی غله

روز ... ... کلو ... هیچه ...
از آب بیم و ... علامت
... بیم ... را ... بیم
... و جنگ جدل ...

روز ... ... سکاری
هیچه سکاری لگه باد بسیار
و باد بسیار ... ارزانی غله

روز ... ... هیچه ...
... بات ... بیم ...
... و جنگ و جدل ...

روز ... ... علت ... کاو ...
لگه فاقه و ...
و جنگ باشد

روز ... ...

روز ... باد وزد سخت
کاکه زیاده ... باران و
مردن ... بسیار و ... علالت
بسیار

روز ... میوه فروشی
... کاکه باران ...
و ... علت بیمار ... [illegible]

روز ... ولادت ...
کاندر ... کاندر ... کاکه
قند ... [illegible]

روز دوازدهم ... کار ...
... کاکه ... [illegible]
مرگ و ... و علالت از ...
... بسیار

روز ... ولادت ...
... ولادت کاکه ...
مردن خلق و قحط علت و ...

[illegible]

باب پنجم در بیان ... [illegible]

... در ... [illegible]
... مریخ ...
... [illegible]

کرک خانه | سوم سرکت | کن خانه

دربع برطان ... | دربع اسد ... خانه | دربع سنبله ... خانه

[illegible]

ملک ... سن | ملک | دربع [illegible] | [illegible] | مهتو

[illegible]

دربع [illegible] خانه | دربع عقرب ... خانه | دربع [illegible] خانه

[illegible] | [illegible] | مسرک ... ب

[illegible] | ملکھه ... | ارکاد | مول | [illegible]

دلاک ۲ | حب ۲ | ملکھه ...

دربع جدی ... خانه | دربع دلو ... خانه | دربع [illegible] خانه

رحل ... | [illegible] | مهری ...

[illegible] | سرول | [illegible] | ملکھه | [illegible]

[illegible] | سه حصه ... | رکوب

[illegible] در ... مبارک

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	سن	[illegible]	ملک	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	دلاک	ارکاد	حب
مول	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سرول	[illegible]

[illegible]

باب نهم در ساختن ماساسر

با همدیگر دوست باشند

شمس قمر
آفتاب حدر

قمر مشتری
حدر برهسپت

عطارد زهره
بده شکر

شمس عطارد
آفتاب بده

عطارد زحل
بده سنیچر

با همدیگر دشمن باشند

شمس زهره
آفتاب شکر

شمس زحل
آفتاب سنیچر

قمر زهره
حدر شکر

قمر مریخ
حدر منگل

قمر عطارد
حدر بده

شمس
آفتاب

مشتری زهره
برهسپت شکر

زحل مریخ
سنیچر منگل

قمر با همه دوست

لگن خانه سوم کن

در ربع برطان ... در ربع اسد ... خانه در ربع سنبله خانه

مشتری ... عطارد

ملک ... مس ملک در ملک ... اوملک ... موهو

اطلس ... سوم ... ملک اقصه ... حصه

در ربع ... خانه در ربع عقرب خانه در ربع ... خانه

... مشتری رب

ملک حصه ... اولاد ... نول ... نورونار

دلاک ... حب ... ملک حصه ...

در ربع ... خانه در ربع ... خانه در ربع ... خانه

رحل ... زحل ... مشتری ...

... سوه ... ملک حصه ...

... حصه ... نور ... ذنب

نام سلطان درمان مهاراج

دلو	[illegible]	ملع	روهع	مرکور	لور
نورونی	مس	اطلس	ملک	نورملع	اوملع
موهو	حص	ضلک	دلاک	اولاد	حب
نول	نورونار	[illegible]	[illegible]	نوول	وسب

سوم [illegible]

ستیک	بودووررر	ادووورررر	راعوب	اسرطی لکا	بطاس نرن
سرما کچھ	مولل ووس اب	مہامحبه مرکور	محبه ادبه	وورالح دووولح	سیره سین
ثوره اللاس	حعه مک	رکوه دورکلع	عرفه زووفلع	عور مہو	سماک حمز
عقو صولب	سرما ما ولاک	رکلک لکلو	فلک حب	نوله مجل	عالم موزمام
مللد ادوام	ووج لنہ رت	بلح سرکلا	ستسوود وشب	زهصه مہ ہیک	معدم مودووسر
موحم دووررر	ایبات نعوت				

باب نهم در بیان نتایج سیار

با همدیگر دوست هستند		با همدیگر دشمن هستند		
شمس قمر / لعت حدر	قمر مشتری / حدر برجیس	شمس زهره / لعت زاله	شمس زحل / لعت سحر	
عطارد زهره / نود سکر	شمس عطارد / لعت نود	قمر زهره / حدر زاله	قمر زحل / حدر کیت	
عطارد زحل / نود سحر		قمر عطارد / حدر نود	شمس / لعت	
		مشتری مریخ / برجیس سد	زحل زهره / سحر زاله	

[illegible]

نظر دارند — دارند های

در بیان ستاره ها — در بیان کوکب ...

نظر رحمت — نظر بہتر — حالت ... — ... — ...

خانه ... خانه ... — خانه ... خانه ... — خانه ... — خانه ...

نظر مریخ — نظر ... — ... — ...

خانه ... خانه ... — ... — خانه ...

خانه ...

باب ... در بیان ستاره شناسی

... قطب عالم ده فلاحی — برج ... دلارم

برناوه ... شمال ستاره — فلاحی ... ستاره

... ستاره — ... ستاره

... ستاره — حالت ...

... ده برناوه ده ستاره — ... حالت شمال ... ستاره

پوزوسس و تیس ماننده ماهی بر پاوه
جانب جنوب ۳ ستاره

ملک مانند گاو ماهی بر پاوه
جانب سماک پنج ستاره

اور فلکی و ماهی و مانند
پانزده بر پاوه جانب پنج ستاره

صوات ماهی حومر کتاب و عقب
سمت سماک یک ستاره

ابرلو مانند ۳ بر پاوه
جانب جنوب چهار ستاره

هول مانند دم سر بر پاوه
جانب جنوب ۳ ستاره

اور ساوا و ادی رت مانند
ستاره سه کنجه جانب سماک ستاره

انلکس مانند جگر ماهی بر پاوه
جانب جنوب

نور فلکی مانند چهار پای ده بر پاوه
طرف شمال ۲ ستاره

حب مانند مرد وانید ۲ بر پاوه
جانب سماک یک ستاره

ولیاک مانند در وله مکم
بر پاوه جانب جنوب

حب مانند ۲ ر ۳ بر پاوه
جانب سماک ۳ ستاره

نور وسام مانند چهار پنج
بر پاوه جانب جنوب چهار ستاره

سروق رنگ باد ۳
بر پاوه جانب شمال ۳ ستاره

و در وقت سه پهر یک ماشه هیجده پرناوه جای حبوب مکعد ساعته	فرو برد یک ساعت و چهار پرناوه جای سال شش دم
او در برد ریشم پیاب مانند پرناوه جای دم	روت

باب سیم در بیان بادی باران گانه

رو بادی از غرب و جنوب همبه دیگر بهم قرکرد بادی

مخفه باران ... بادی از هر ... اگر باد

مکر تو شه بهانه کر بادی سه دیگر همراه تو شد زیاده باران

دربیان بارش و باد و آتش این طرفی صورت تا ... حصه

فی حصه ... جمله ... نحیر ... ازکد

کحکاهه	دنانک	ارکد

ورن	نادر حل	روبیح	صلات	حست

الوان ماکل ...

۱۵

اول	نادی شمس سنبله باران	روبه	مولب	حمت
اول نادر	نادی شمس سنبله باد	مرکبور حمر	مول	زلوب
نادی مریخ	سنبله آتش	اوری سیو	نورو باد	اوبر بدر بدر
نادی مشتری	سنبله حسکا	نوروباد و اوبر فلکم	اوبر باد	نورو نور ۱۲
نادی زهره	بره نادر	نیس	نورو فلک	[illegible] هیکل
نادی عطارد	نادران	اطلس	سرون	وسب
نادی قمر	ار حمر سنبله باران	سوبه نادی چهار اند	[illegible] مشتری	
دوم عطارد	سوم زهره	چهارم قمر	هر شند البته	

بارش میشود باران سود مشتری زهره

قمر زحل شمس مریخ هم آتش باد

دهم در بیان تولد آدم موجب سنبله [illegible]

و بره سنبله وشی دست نادر
خشم و غیره علی [illegible]
دولت مند همه نار آخت
سیاه دل دریا در دار [illegible]
کسانه شسو و [illegible] روش

پرتی پیدا [illegible] الد و گاه [illegible] و
خرب [illegible] باید رو با در و
برادران و [illegible] خوین [illegible]
آشنایان باید

در ماه گاهوک یعنی شهریور
و هنرمند و عشق کشتی گیر و
خوش رو و شاه سروان نیکی
فاضل در مذهب حق و دل پرحس
خویش ملاو و دنیای مردم
آرزوه میکنند

سیم خورشید لگه نی جگر و کم
بلند و حلقوی خویش ملاو
وحشم کننده بر مردم باشد

سیم شیم لگه هرگز مرلعل
دولگر سوداگران و بازرگانان
زرداران و سپاهان باشد

سیم الشمر لگه با قرآن ولد
وخواننده خویشان بامدرت
کیمیا و اشعار و ہنر خلد
و قدیعلان برہمان و خبر رسیده
دیده با او و نوحای داده با بالغ
کسب دلکش همیشه رومیدا بود

روز ۳۰
روز سیم لگه خورشید سیاهی
و نی وزنک خواهش بسیار
او به کاری نوبت و گیر کنند
خدمت صاحب دولت پاک
کننده و بازی و نول و جنگ
جهت

سیم نجم لگه بهیه لیسر اعضل صد
بیمار رحمت کار آسمان
کننده و خواهند

سیم ہفتم نکوئت در شهر دیگر
سی بوطن خود باشد و آزاد شد
همه دختر و لسر شود او احسان
او نیست دیگر سخن

سیم نوم لگه خوب تن و
بسیار دوستی تماس و
جوش حیث سلاح از شمشیر و
تیر و کمان و حربی سیل و
شکار باشد

سیم دهم ...

۱۰
تیته دسمی گهکه مانوس خوب
بوحای دیو ماتان کننده
و او نیما نیغ حرکت کنند
مردم بزرگ و نیک و علم و سیندا
همیشه مشغول و کریا و کرم کنند
در اطاعت روز قایم عالم

۱۱
تیته اکادسی گهکه خوش روز
زنده دار و خیرات کننده و نیکو
چو بر همهان خوش همیشه خوش
عادت باشد یا کبیره

۱۲
تیته دوادسی گهکه بنده
خدا معذرت کننده هر مند بر
زنهار و گراه باول

۱۳
تیته ترودسی گهکه دزدی
کننده و رحم الش چربعه
عادت مند دل بی و پادراز
و مهابل و بهروپ

۱۴
تیته چتردسی گهکه عالم از و
تحصیل علم میکنند و خورسند
مست و حد کسب مردم در ساز همه
هر مند

۱۵
تیته اماوسی گهکه حرامی
ناپاک و کم بخت و بخیل
آزار بده مردم کارهای زبون
کنند

در بیان تولد زند مند او بیرا در با در کتاب دیه ...

سحر را مدن روز شنبه [illegible]
روز چون [illegible] که پیهر و بخیل
دولت مند و دروغ گو و
دیر گو

سحر را مدن روز [illegible]
روز اسم است نیک خصلت
و فاضل و [illegible] حریص
دلاله [illegible] بازرو مانع

سحر را مدن روز [illegible] است
ظالم و [illegible] مند و غالب [illegible] و
خوب رو و [illegible] و سخی و

سحر را مدن روز [illegible] روز
چهره است [illegible] نامرد و
درالصفه
ازار مند و خشم کننده

در بیان تولد [illegible] هفته

یوم یکشنبه آنکه [illegible] سخی و [illegible] و
[illegible] و [illegible] حقیقت
کار دیگران کننده و [illegible] پسند
دولت مند [illegible]

یوم دوشنبه [illegible] حریص
واقف [illegible] و [illegible] و
سرشتی [illegible] و [illegible] و
خوش اولاد و [illegible] خلق دلاله
[illegible]

یوم سه شنبه سخی و [illegible] و
خشم و حریص سردار [illegible]
[illegible] خوش خلق

یوم چهارشنبه [illegible] پنج [illegible]
[illegible] حریص [illegible] دروغ
گو هم باشد

یوم پنجشنبه دانا و ابدال [illegible] مردم
فایده میرند خلق خوش خلق

یوم جمعه [illegible] سیدا
[illegible] کننده باقل [illegible] دکان [illegible]
[illegible] خواهند [illegible]

خوش ولد . ت ملک شد

دور سنبه رو کمر با جهت کا تعین ... بسبب وخیرات
چنانچه میگوید اگر چون میباشد خیرات کلان میکردیم و
بعلم بدود فی هم باشد با نواع عجب خلید قو

در بیان سیه تنش تیو حت بوز ربسه راشی
یعنی بر برجه ور باشد در جای دیگر لفه نولد
زدکی تیو طالع ولد باید دید

برهمن ورن	کهتری ورن
حوت سرطان عقرب	میزان اسد قوس
ویش ورن	شودر ورن
حمل جوزا دلو	ثور سنبله جدی

در بیان ذات برهمن نزاد کو

دلت رر بهمن ... دوه دلت ... میموه دلت ...
لک ملک اکلق
کهر کت والاک نتی مولت لعقی بیان ربعی اکد
مول وست بیه عک ارکه سردتا رکت اکد کلع لعوتا ادور ارکار

دربیان صورت نجوم صور [illegible]

صورت بزغاله	صورت مار	صورت سگ
[illegible]	[illegible]	محل آذر
صورت موش	صورت گاومیش	صورت گربه
[illegible]	[illegible]	[illegible]
صورت گاو	ماده شیر	بچه گاو
[illegible]	[illegible]	[illegible]
همون	[illegible]	شیر
[illegible]	[illegible]	[illegible]
اسپ		

دربیان صورت با یکدیگر [illegible] دارند

سه یکی زبون

شیر را با فیل	گربه را با موش	سگ را با گربه	گوسفند را
[illegible] با مار	[illegible] را با آب	شیر را با گاو	

دربیان [illegible]

[illegible] بچه الون [illegible] و بچه برن مار [illegible]
خوش [illegible] درکار و بار [illegible] و وحلم عمر دراز [illegible]
[illegible] بغدادِ [illegible] همه [illegible] کران مستقیم و در [illegible]
[illegible] عالم عاقل [illegible] گوشت خورباشد
دربا [illegible] یار [illegible]

شُبھم

از انکه ... در دم خیال کنی انجام کار خوب
ز بر نیست آنچه در دل خیال کرده درست میشود
بکسی امداد تو خواهد کرد بفیض حق و تمام میسر
نخواهد رفت نزد او نا خوشی که از دست میرود
ان شاء الله کار تمام شود آنچه معصوم ... عاقل بشنو در دل تو
نیست غم و درد دل ... ولده کار خشم بود است
... روزی ... آنکه ... باش

मध्यम

ای بنده در دل که فکر هست عم و غم مجوز باد نشان
همه خواهند دانستن که خاطر ... بخت ... و بیکس
در جمع ... دل بار رود ... عیب ... کار تو
روشن ... خواهد شد ... عاقل ... وز دل
تو فکر بالا ... این فکر از دل خود بدر کن ... ملایم
کار تو ... بیشتر ... الحال ... خواهد
کار تو ... بانجام رسد دل خود خوش کن ...

शुभम्

ای بنده کار که در دل ... که کار در
کف ... جلوه ... خواهد شد ... کار ...
خاطر ... عاقل بشنو ... کار ...
در خاطر ... است ای ... باید ... خاطر
جمع ... دل ... خواهی ...

ای غافل اندوخت در دل تو فکری مانده است این فکر بود در دل خود مکن که انجامی میشود

و مطالع کار ضیاع فرمائی شمار را بیشتر نقصان رسیده خواهد شد کار تو عاقبت الامر با نجام نرسد دفع خوف خود کن تو فوت شود

[illegible] ای پرسنده کاری که در دل منظور شده آن کار درین وقت بغایت

جلوه گر خواهد شد رفتهای از کارها زنگین شده لعاب مخصوص خود

جمله ای غافل تو از رفتن نمی مقصد بگیر درخت او جای گرفته است

انجام باید معطل کنی جای خود چندی بیشتر لطف بروجه بالغ میشود تا

[illegible] خواهی نیت دل خود قوی دار العوض زر خواهد شد

ای پرسنده العلاقه مطلق بدری ترا نخواهی که از دشمنان بلا خطر حاصل

باید گو موجب آن دشمن را زیر دست خلاصی شود هیچ یک بزرگی

پیدا بود از دوست آن بزرگ آن پیش تحفه ارزانند ولطف خواهی یافت

زیراه آرام جان خود وفا فی ما نان شود دل خود قوی دار

ای بلند همت تو همیشه خود را خوش دل دلدار خویش را از دشمن

نگهدار به کوی دشمن هیچکس نیست وقت فتح و نصرت نصیب تو خواهد بود

مردان بزرگ را یار خود دارد قصد از دور و از نزدیک بی

[illegible] آگاه چند نامه تو را بر فراش آلوده

ای پرسنده دل شما در اضطراب است تو از آن همین یک نان مختلف

دلبند سازن وظیفه دلوه ما های خود باید که کار و مطلب بی تحفه مخلوق

و بود نمیکنی ای غافل تو دل تو بر یک چیز قرار منظور نکند خورش

ما دوره ملک و مال برتر شده ستاره دریع کار مشکل خوبی دید

در بحیه کامر ...

نتیجه زهره که گویه عاقل و عفاف و محبت و فهم و ...

آمدن ...

در بیان میوه ستاره زحل

نتیجه شمس سیاهی و با سخاوت و در جهان کم جلوه و کاملی ... هوی کمتر اگر در حمل برید زر دارد و دولت منند و علو حیالش خواهد بود اگر در اسد برج شب کورد اگر در میزان برج معلق خواهد بود و مردم ... رسائی نکبت ...

نتیجه قمر گویه بی خبر و دیوانه و ... بی لباس و لعب ... کم ... کار کشته و ... ورد ... در ... و برطان ... صاحب عزت و خوبرو و ... خوش آمده و با آرام و ... خوشحال و با ... و در برج ... و دیوانه ...

نتیجه مریخ گویه غمناک و رنجی ... و چه پسند ... و دشمن ... و ... زده مستول ... حرس ... میکند و اگر در حمل ... و ... و ...

[illegible]

نهم زمینوار

شیخ عطارد آنکه هنرمند و نیغ
بهر کس نیکی میکند خوب روی عاقل
و دانا علم و حساب نجومی داند
زبان فصیح و چالاک و فربه باشد و
اگر در جوزا و سنبله رسد نیکی آورد و
بار رحمت و با کدام و سنبله باشد و
هنرهای بسیار خوش کلام بهر کس
خوش آینده و با عرب آید و

یازدهم زمینوار

شیخ زهره آنکه زردار و باله و لاغ
و بخار و بهر کس خوش آینده و بی
فکر و به سند و چشمان خوب و فرخ و
خوش اندام و خوش شکل دراز عمر
تیر سنت از زنها خوش کننده و بار دار
اگر در طالع عقرب رسد خوب و چشمان
کلان و دراز عمر خوش باشد ۵ ۵

دهم زمینوار

شیخ مشتری آنکه خوش و روزی و
دراز عمر با قوت و صحبتکار
فهمنده و دلیر بار رو باشد و
همه کارها کننده اگر در
برج تیغ تمام شد کم سیاره
و دیگری نیست اگر در جدی رسد دولت
اگر در طالع عقرب رسد زر و مال
استخوان قوی و بیرو و خوب جهلت
و چشم نرم و در فتنه جمع برکت
بهر کس خوش گوی آید

دوازدهم زمینوار

شیخ زحل آنکه عاشق و در
و حکمت مند و فرزند و خوش نفس
و معصیت زده آواز بلند و
کاهل و در حج سیاه اگر در دلو و
با و جدی و میزان خوب و فربه
شاه ممتد زردار سیاهی
عبد آواز و سینه و با چهل ...
... نیک ... ۵ ۵

...

ومثل او بلا کمینا ... آ ... کویا عم

سیم راس و ذنب آنکه تاریک و ازار مند و عجایب و
دید رز و بی لذت رحم و محبت زده خشمناک از الحق
بوخته و مفلس و ریف و کاهل و بی عقل اگر چه ازار خود باشد به
و بیلیهی رزدار خواهد بود

سیم سیاره در خانه هم سیم کند

سیم شمس در خانه هم آنکه اراد
مند و بی رز و رزور باشد
سیم مریخ آنکه بی رزو محبت
زده
سیم مشتری در خانه هم آنکه
شده والله اعلم

سیم قمر رزدار و فتنه دار اگر
در ایام بار رسد بلوغ است
سیم عطارد آنکه رزدار و سیم
سیم زهره در خانه هم آنکه ورت
آنکه بی رز و محبت ملک و مخلص

سیم زحل آنکه بیرون و صحیح کمین رز و آنکه اگر درویش و
حاجت و جرا و سیم به رسد حاجت

آنوقت سیاره ها که هم سیم کند

سیم شمس و مریخ و زحل و راس و
کست بجا به سیم آنکه عاقل و
صاحب وقت و به وقار و
دولت مند رازی رادر ...

سیم مشتری و زهره و قمر عطارد ... آنکه هم
رازی رادران خوب و بحل و خجل
تم

تعیین ستاره های خانهٔ ششم کدخدا

نصیب دوم زره
نیکه شمس و مریخ زحل زرّ ... سعد قمر و عطارد و مشتری زهره
و کیت که خانه ... حوت و سنبله ... هر کس خورش ... آید مادر ... حوت و
... مادر و حالو خانه ... شکر ... زود ... و بهر سید
... کس خورش ... باید ...

نیکه ستاره های خانهٔ هشتم کدخدا

... شمس و ... و زحل مریخ ... قمر و عطارد و مشتری و زهره
و ... که ... فرزندان ... که صاحب ... نیز ... بند و
اگر ... هم از ... حوت ... بند ... یا فرزند و از خویشان ... حوت
... بند ... زود سهو ... یا ... و عاقل و ... متوالد

نیکه ستاره های خانهٔ نهم ...

نصیب ... ماه ...
نیکه شمس و عطارد و زحل و ... قمر و مشتری زهره ... که ...
مریخ و ... که ... بسیار ... کابل و ... حکم ...
زاره ... حوت ... و ... در ایام ... در
... و ... ایام ... شبانه ... خوب ... اگر
... زشد ...

... از ایام ... الم ماه ... تعقیم ... نو ... ...

سیارهائی که بخانه پنجم رسند

آفتاب لم مریخ زحل

نتیجه شمس مریخ و زحل رسد زرد رنگ که زبون و بی اولاد و زن دیده و شهوت کم و دنیا حوش نیاید ... میکند و ... راحت نبیند

بیگمان نتیجه عطارد و مشتری و زهره صاحب دولت ... و فرزند و صاحب اولاد و عیال شهوت و زن خوب و دولت خوش ... و جاه زن ... نتیجه قمر ارم ... عزت یابد

سیارهائی که بخانه پنجم رسند

شمس

نتیجه شمس که ولد ... و بی فرزند و درد شکم در جوانی ... آزار ... در ایام ماه ... بیمار ... حیات ...

نتیجه عطارد که ... علم میدهند ... رحمت

نتیجه زهره که با راحت و علم ... میدهند

مریخ

نتیجه مریخ بی اولاد و ... زن ... در جوانی ... می شود

نتیجه مشتری ... اگر ... میکند

نتیجه زحل ... و ... که ... و ... مفلس و کم عمر

نتیجه ستارهائی که بخانه پنجم ...

لعب

سیم شمس اگر با اولاد باشد و
آسوده و فارغ باشد

سیم عطارد اگر درویش [illegible] کند
کند و [illegible] علم [illegible]
دولت [illegible]

۱۰

سیوم باب [illegible] خانه نهم

سیم شمس اگر با [illegible]
[illegible] و نشاه

[illegible]

سیم مریخ اگر با [illegible]
[illegible] و [illegible]

حیدر

سیم قمر اگر [illegible] باشد و
کارها [illegible] کند و در ایام [illegible]
روشن و [illegible] گناه و [illegible] کنده

سیم [illegible]
مریخ و زحل و [illegible]
اگر [illegible]

سیم قمر اگر [illegible]
علامت [illegible]

[illegible] با [illegible] و دشمنان [illegible]

سیم عطارد [illegible] اگر [illegible]
[illegible] و [illegible]

[illegible]

سیم [illegible] شد [illegible] او [illegible]
[illegible]

سیم [illegible]

سیحه راست یک وزیرک لگه زر دار در قلعه باغی سردار و
دانوکری نسب از دیگران بالاتر و با اوف نشستگان
با پادشاهان در خور در سیه اگر رسند ده چندان حرمت

سیحه ستاره یگانه با دو کمزار

سیحه شمس مریخ و قمر عطارد گفته ... سیحه زحل و زاتش وزیرک
و مشتری و زهره لگه بسیار رحمت ... در بهت زرک و حالد
آبت زر و از میوه ... و علیر رسد اکنده و جمع سازند
... وحل و زهره

سیحه ستاره ای ... دو دارد

سیحه شمس لگه زر کی اید ماند ... سیحه قمر و مشتری و عطارد و
... زیون آتش
سیحه مریخ لگه جماک دو ... سیحه زر ... رست لگه
زر ... ماند ... زیون ست

در بیان ... آینده بلغ

جماک ... کم و مالدار
سیحه میس لگه زبان دراز و سبز فام و جماک مریخ
تولدش محرق و نا تجربه و بعت ولدا و اگر بلند رسد د زور و رفق
مادرش زبان طاق باشند و سیح ولات دماز و مال فی کار نیک
روش ناروان ... هر کس حرمش ... اکند

بوده

نتیجه در ... [illegible] ... عیب بود بخشاور ... باشد

قد و قامت خوب مالک دیگر شود روشن و مایل و دراز

نجیب باشد در نگاه هوس ساحل خانه و پلید ... باشد

نتیجه آنکه اگر قمر در ... و اولاد خوش و دولت یابد

... مادر ... [illegible] ... و ... خوب ...

نتیجه قمر در سنبله آنکه سردار لشکر و دولت مند و مردم ...

بسیار ... کران و زبان داشته باشد عاقل و نحوی دان در

هر کار صنعت کننده

نتیجه قمر در میزان آنکه عالم و دار

سروری ترسنده و با حاجات

با سر و چشم خوش آینده

و تن نازک و زن دیگر ترسنده

و با حاجات و بار رنج و کم ملک

و دور جنب میل ... زن ... باشد

در زر باشد ٥٥٥

نتیجه قمر در عقرب آنکه نیک و بد

نمی‌داند و ... عالب ... و

برده با برادران جنگ دارد

... باشد مضطرب

و چشم ... و ... باد ...

... ترسنده و

نتیجه قمر در قوس آنکه

حدر گران ف سنبه کلان

نتیجه قمر در جدی که کوتاه بالا و در جهر ناهمو و دو بلند و نرم
و فربه و نامراد و خسیس و نرم و خوش شکل و مایل بر جهان باری

نتیجه قمر در دلو که تنها دراز و خوش آید و شتر بر دو وقت یاد دارد
و زهیچ روزی پوشیده دانند با هر کسی جنگ و خیزد تهمکند دل
دیگران دل بسته و موی بر سیاه [illegible] فتنه [illegible] شهرها میداند و خجلت

نتیجه قمر در حوت که جنون خوش دانه و مشغول حرارت دنیا را وی
و خواهد خشم و بار حرکت و بازو ملک دل ها و گاو ان و
اسپان و کم تعدادان بسیار دل بر حرارت داشته باشد [illegible]

در بیان نتیجه مریخ در دوازده برج

نتیجه مریخ در حمل که بلند بالا بود نتیجه مریخ در ثور که سرخ رنگ و
بالا خوب و درست گوید ماه در بیابان جهان خوب اسکندر
جنگ خوش کشته هر کسی و در ولایت دیگر راغب کنده
شهر و ده کلان بود و [illegible] و در خشم زنده و جهان دیگر
حرارت مشغول [illegible] علاج اوقات و آنچه هر دم میگوید
جاکران عدن بسیار داشته باشد [illegible] کشنده هم
نمان باشد

نتیجه مشتری در سنبله اگر عاقل و خرد کند و کسانی ...
و کل خوشبوی خوش کند آنچه بخواهد با که شخص کند کار دیگر کند

نتیجه مشتری در میزان اگر عاقل و با دوستان و ملک بیگانه
رفتن و لایت و صاحب ملک و زنان حسین و عزیز دار زنده
مردم سپاهی و زناهی و خوش آوازی ساز و نغمه خواند

نتیجه مشتری در عقرب اگر سپاهی پاکدامن و با خویشان
حقه حنگی و شهبت کار و خانه جدا ما بستر از رفتن خویش و اله
نامرد برادر خود میرسد ملک زنان

نتیجه مشتری در قوس اگر زن کار نتیجه مشتری در دلو اگر با یاران
صحبت زده و بی هنر و لعنت و بی هنر و جا گیر خویشان
کشنده و عیاری و خسیم لطفی کند و نزد او هیچ کس نوکران

نتیجه مشتری در حوت اگر هنرمند عزیز خویشان ...
و زر دار و مستقیم و آهن کار در جهان نتیجه زهره ... زر دار
بس

نتیجه زهره در حمل اگر زن کار مشغول و ... جمع و آلوده
و بابل ... و یکی دار بد نامی ... در ... افتد و
حسیب و سخت و جالاک ۞۞

نتیجه ... در ...

سهم زهره در ثور گوید دوستی زنان میرسد و خواهر و دختر یابد
و بیع عطر خوشبو و گل با لا خوش واقع و در خانه کوچ
بلند بیشتر و نابستی افزون شد با خویش [illegible]

سهم زهره در جوزا گوید مهر شد در باب علم و فاضل و در کار
نقاشی استاد و در شعر و کارهای دیگر معمار استاد باشد

سهم زهره در سرطان گوید فقه در حرکات و عاقل با ترقی و در روزگار

سهم زهره در اسد آنکه خدمت کند عورتان را و در یابد

سهم زهره در سنبله گوید نهاد ادب و عاقل و هنرهای بسیار
میل کند و زن دلش بد و بار زر و زیور و [illegible] یابد

سهم زهره در میزان گوید جفت [illegible] و زر یافته یابد سیاه و
زبون کل مال و شاک و شنیده و رفاقت ملک [illegible]

سهم زهره در عقرب گوید تا دیدنها ملال او عیار فند و در جمع
کشته و حفظ نما و با خوب زن جفت گم [illegible] کلان [illegible]

سهم زهره در قوس گوید حرکات کنند و در دوم [illegible]

سهم زهره در جدی گوید [illegible] در حق آید [illegible]
لا عروج بر دل قلعه و کاو زن و زر میل کنند ۱۵

قصیر ... شان اگر بیند

سهم مریخ در دلو اگر بود و سهم زهره در حوت اگر بیند
در بعض دو طعمه رفعت و تنگ و خرات کشیده و حب حقیقت و
بزن سیم قماره هوس ... ان و زنده لرفی و شیخی بود مردم با مرد
از ستاره بحکی

در بیان سهم زحل در دوازده برج

سهم زحل در حمل اگر از سهم زحل در ثور اگر بود د
مصیب عرق میشود او علام دشمن عیاری میکند و
نصیحت یابنده با خوشان زنهار دشمنان ازو بیل و
عیاری میکند تن تو و منصب زده در اصلیه ...
معلق مهوش بلون حمیده آسوده کاری با حوب ...

سهم زحل در جوزا اگر در سهم زحل در سرطان اگر خو
قرض داری کیسار نهند و دلکر و دور حلوه ... بی نقی ... قبل و
دارسحی در قسم ... با حوشان بی ماور و زبان با نرمی د
سهو کج و در نفس حقیقت

سهم زحل در اسد اگر بعالی کار سهم زحل در سنبله اگر ...
و متعلقان مسهد دیده بام ست و درکش بلوغ حقیقت و عیار و
دلشنیه باشد و حوران شد ۵ ۵ مخلوقانه لد عزی و خرات
حوز ۵

منی زحل دعای دیگر گفته اند هر ناحق بغیت

ازعهده و ازمرگ هم باید و زحمت در اللم کند و اگر
زر از خود و از آشنایان خ و از خویشان هم رنج بیند
باشد اگر ابر هم زند و غم باید و در امید تا امید بشود قرینه
اگر زراعت بکند بر هم منحوس بود تا که هلاکت از مرد از مرگ هم با

منی راس اگر مرگ زن خود خواهد دید

با خویشان جنگ و بعضی ... و در جمع بکند و ناگهان
در ملک بیگانه خبر بسد و از جای خود بجا میشود و دل

منی راس دعای دیگر گفته اند

عالت ازان دین باید
از جای خود بجا میشود و از خانه گریزد با عقل بر آکنده
دار ازدن و از آنها هم و از آتش هم مصیبت شوند و حیران
حال و پریشان خاطر از اند یکی خود تنگ آمده مرگ قبول میکند
با زن جنگ و از اولاد خود بعضی رنج بیند و میگویند مرغ
بهر است و عمو نند کانی در بین وحشی

منی ... که مصیبت خواهد دید و در جمع بشود

با دشمنان و با ... حق جنگ و از پادشاه هم باید

و حسرت ... شان گردد

تحویل مه در دلو اگر بود و ... ت مه زیره در حوت اگر بود

بر بعض در وظیفه رفعت و تنگ ... و خیرات کشیده و صحبت و حقلیف و

بزرن سبکی به هوس ... نالان و ... رنگ ... و شمع ... مردم ... با مرد

... بانجایکی

در بیان تحویل زحل در دوازده برج

تحویل زحل در حمل اگر از ... تحویل زحل در ثور اگر بیفتد ...

مصیبت غرق میشود ازو ... علام دشمن غباری میکند

لعنتیه باینده با خوف ... زنهار دشمنان از دل ...

عاری میکنند ... و ... مصیبت زده در ...

مقلن ... پوشیده ... آن ... کار ... با ...

تحویل زحل در جوزا اگر در ... تحویل زحل در سرطان اگر ...

... قراری ... و دیگر ... و دور ... ریاح ... ...

دار ... رقم ... با ... بی ما در ... باری ...

... خیرات ...

تحویل زحل در اسد اگر ... تحویل زحل در سنبله اگر ...

معلقین ... سند با ... ریق ... عیار ...

دلقه باشد و حلال شده ... خلونه لذعزو ... خیرات

حوز ...

میہ رچھ دکھاے وقر لقہ اندر ناچی نعوذ

ازهدواز خرک ہم باید وزہمت سہ واللہم کہد واگہ
زراز حق وار آشنایان وار خوشان ہم رنجیدے
باشد اگر ابرہم زند وگم باید دور زهید با اهید بسوقہ
اگر زراعت بکند برہم میحنود باکہا لش آرا از خرید از خرکہم باشد

میہ راس اگر خرک زن حق خواہد دیدہ
با خوشان جنگ خرلقی بسیار سیہ ود جمع بہلهد فنا کہان
در ملک بکابہ خرید دار خای حق بجا میسو ودیسلم

میہ راس دیهاند خرلقہ اند

عالف ارار بدن باید
از جای حق بجا میسو دار جایہ گریز باو عقل برا کہدہ
دارار بدن دار آنہا ہم قرار آکش ہم مضرت شند وحران
ویش من ہ از اندہ کے حق تنگ آمدہ مرک قبول مِلاو
بازن جنگ وار اولاد حق نقصان بی بند میگوید مرموج
بہرست وتحفہ نند کا پے دریغ وشش

میہ زن اند بعیب خواہد دید وزر جمع میسود
با دسمنان و یاران خوف جنگ دار پاشاہ ہم باید

درت درجاهای که گفته اند اگر زر خوفان

نهر سنب باشد بنیم میرسد تا همه کس جنگ و صحبت باشد
و در بیش قوت شود و شور و غوغا تا کس میکند و
خوب ن و نیم او میشوند دار و در بازار چه لعبه باشد
و عقل پریشان باشد و اگر بیتاب در همه کنجی نت
باشد و بلا شود و در وقت شش یک خواهد و لو دار و نخواهد

در بیان چکر نو بتاره باری

هر اعضای وجود میرسد از خیر و شر پدید میشود شوا
شش فقیر و در اول در بیت نبه دیگر تیر
بچهر هرگاه دی بلا شود اول آنرا انبرا گذاشته
با زر مه تو بچهر هر جای اعضای وجود برسد معلوم
خیر و شر خواهد شد فقر اول بر زر مه بچهر گفته بر بچهر که
و بلا باشد معلوم خیر و شر از ستن در بیت بنو که
میروند نشان و شور بر حلقه بچهر باید گذاشت
نیم شمس تا گر از ابتدای هر بچهر که شمس پال با
با زر مه بچهر شمار کرده اول بر سر می آید تا مدت

نوف نتیجه

بهون سه نچهر بر عورت نتیجه آنکه صاحب بیرسد بار عیانه
بر روهنی سه نچهر نتیجه آنکه تهمت میخورد بر دو و نچهر
نتیجه آنکه از جای بجای میشود و بر روب و در نچهر نتیجه آنکه بزودی
هوس بکند و بر تسیه یک نچهر نتیجه آنکه فرزندی پیدا کند و
بر ماف یک نچهر نتیجه آنکه ضعف بر عورت نگاه میرود
بر کوه یک یک نچهر نتیجه آنکه روشنای صدا و بر در زام نچهر
نتیجه آنکه در ملک نگاه نرود یعنی از جای چند حرکت بجای پو بکند
بر صرای شش نچهر نتیجه آنکه تهی دست میشود یعنی فی زر
مجموعه بیست و هفت نچهراند **در بیان قمر از نجوم**
زرعه نچهر تا نچهر یکه بر آن قمر باشد بر روز شمس بعض نچهر
نتیجه آنکه از جای دیگر آنکه آنکه از قسم جواهر یابد زر خرید
بر در دست شش نچهر آنکه از جای دیگر فراخی زلیخه شود و
بر کوه لنک سه نچهر نتیجه آنکه از پادشاه یعنی پادشاه عزت یابد
و بر دوریای سه نچهر نتیجه آنکه از جای بجای میشود و در جای دیگر
نگه نصیعه بیماری خواهد کشید بر کلو سه نچهر نتیجه آنکه رنج یابد تند
در بیان مریخ از نجوم زرعه نچهر بر نچهر یکه مریخ باشد
٥ همان اول حساب شود ٥

اول بر روی سه نکته آید که زر و سیم برسد بر ماه و شش نکته آید که
ناموس یابد و بر دوم بار و چهار نکته آید که در خانه دیگر بیمار
شود و رنج یابد بر کلو دوم نکته آید که و دم نفس جدا کند
بر سینه پنج نکته آید که رنج پیدا کند و بر کوه ناف سه
نکته آید که رنج یابد بر دوم پای چهار نکته آید که یک
می‌رود بی حرکت خانه میکند

درمان عطا و فرزند

از اعدادی هر نکته یکه عطا و فرزند یابد بار سه نکته اول بر روی پنج نکته
آید که جدا کنند بر چشمان پنج نکته آید که مرض پیدا شود
بر کلو پنج نکته آید که آواز خوش شود و بر سینه پنج نکته
آید که بیماری یابد بر دوم پای پنج نکته آید که فتح شود
بر دست دو نکته آید که قفل میرسد و بر کوه ناف
یک نکته آید که فتح شود

درمان مشتری

از اعدادی هر نکته یکه تران مشتری یابد اول بر روی چهار نکته
آید که و زینت و دولت میرسد بر دوم پس چهار نکته
آید که دولت یابد بر کلو یک نکته آید که خوب میباشد
بر سینه پنج نکته آید که اخلاص با هر کس میشود و بر ناف
شش نکته آید که بیم باشد بر دست چپ چهار نکته آید که

دسه
مردان لا

مردن برابر دو توف را چهار چکهر سنه لگه رحت یابه میوه شافق

در بیان زیره اعلاد چکهر چکهر بکه زبن باشد

اول بر سکار جو بکه صورت ط وس فلاو ما بکه چکهر سنه لگه

دسمی در رسود بر گاکک سله چکهر سنه لگه ما بوکس یابد و

برم هیو ستش چکهر سنه لگه بلک میکا نه رهو برقم سته چکهر

سنه لگه پل حرمت سود بر برم مالی سش چکهر سنه لگه بیر

وشی شو ملک بکا نه رهو بر سستش چکهر سنه لگه دم یابد

در بیان حل اسدی چکهر رحلت شد ما

زنه چکهر اعف بر رو ملک چکهر سنه لگه لقرقه هند یابد

و بر دلت ست از چهار چکهر سنه لگه جرالت هیربند دیر پای

سش چکهر تنبه لگه بر کو ازبد ومی جزن رو فهد دیر دست

چهار چکهر سنه لگه حلت میشود و ستم پنج چکهر سنه لگه زند هیر سید

بر جسم چکهر سنه لگه ادار یابد بر بیر سته چکهر سنه لگه الحق

الله یابد بر کوه نیک ه چکهر سنه لگه برابر سدن لازاد دید

در بیان بیهو دیس لگه دستور بکه براه مرهه سمان

طرق چکهر مرهه امداد بر چکهر بکه ایلاع رش اول بر سهر

هفت چکهر سنه لگه نم لت میدب بیر بر کوش ه چکهر سنه لگه

بر نفس و عمارت شاید بر حسمان ششم نحچهر شود آنکه مرض ع [illegible] امید
و بر باح پنجم نحچهر شود آنکه زر بهر رسد بر کار پنجم نحچهر شود آنکه باخو
ن ق و سببی شود بر دوم نحچهر شود آنکه زر بهر رسد
ستاره زاش اگر کسی را از خانه طالع بی از بر کنید جی
۲ در حمل یا در ثور یا در سرطان ولاد شود سه بدی او را خواهد دید
در بیان ذنب بد سوختن است آنکه اول بر حسمان
دو نحچهر شود آنکه مرض و شهرت زده بر دوم نحچهر شود آنکه
از [illegible] مرد واضح یافت شود و بر باح سه نحچهر شود آنکه
کار میشود و بر دست حیب چهار نحچهر شود آنکه [illegible]
یابد بر دست راه [illegible] نحچهر شود آنکه کار میشود در [illegible]
یک نحچهر شود آنکه کار روان شود و بر کوه [illegible] نحچهر شود آنکه
مرد [illegible] برابر بر یای ششم نحچهر زر بعد [illegible] در بیان
نحچهرها که در ملکه نویسند اول آنکه زر بهر
نحچهر و هم [illegible] هم [illegible] و هم [illegible]
مردانه [illegible] و هم کردانه [illegible] سوم و [illegible]
[illegible] هشتم [illegible] اگر [illegible]
صدر [illegible] ولاد [illegible] واکر

[illegible]

زنره برزرمه بخهم بربند برلوات ماحيت درمان ويدكوج

پيغ ساخه سيتاره بر بستاب ميرسد هيست عنجه راآس

كاكه ويدكوخروند شعماس الكمه شمس را زحل شمس

۵ زحل ورأس مريخ

از راس مريخ ۳

۹ از ساه اوهام صاعد

بارزدم ۱۰

۴ شمس از بنجم ويد نقص

سوم راس ۹

۱۲

ازنهم ودهم را ازجهارم وششم را از دوازدهم درمان قمر

ويدكمه قمر را

۴ زحل وراس قمر مريخ

ارشاره ماكه عمل راس

بر جبر بهم ملال بنهم بر ۹

۵

ازدهم ازسوم اربنجم ۱۱

۱۲

ازششم را ازهفتم بنجم ۱۰

۸

۳

۴

۹

سنج درمان ويد اكه عطف به بالا ازجمر ويد ثبت

جانهم عطف به بالا از بنجم جمر وجهارم را ازسوم ۵ ۵

ششم را از نهم ۲ — ۱۵

هشتم را از دوازدهم ۳ — ۴

دهم را از ششم — ۹

دوازدهم را از دوم ۱۱ — ۱

— ۷

— ۱۲

۱۲ **در بیان ویدلگه** مریخ را در حمل زایش وید دلاو

مریخ

سوم ۳ — ۱۲ حمل راس

مریخ را از دوازدهم ۱۱ — ۵

یازدهم را از نهم ۹ — ۹

ششم را از نهم

نهم کرا ... وید دلاو

ز ار بحکم ... [illegible] ... وید دلاو

در بیان ویدلگه زهره را از

بماند ابتدا اول از شمس که هر ستاره کرهادی جهیر

همان ابتدای و شهاست اول شمس دوم قمر

سیوم مریخ چهارم راس پنجم مشتری ششم زحل

هفتم عطارد هشتم ذنب نهم زهره

هر یک کرهادی را مدت مختلف است بر همان مدت هر یکی

را دو رک هر چه در مرقوم گشته ضرب باید داد هر قدر

مدت بیاید در زایچه تولید خواهد که هر شتاب بیان کنند

اول شمس شش قمر ست ده سال مریخ مدت هفت سال

راس مدت هجده سال	مشتری مدت شانزده سال	زحل مدت نوزده سال
عطارد مدت هفده سال	ذنب مدت هفت سال	زهره مدت بیست سال

برای امتحان ضرب یک تقریب ضرب زهره در چهل خدان

ضرب قمر و مریخ و ذنب برابر — ضرب

راس سه خدان — ضرب شمس در خدان — و

شمس یک خدان مریخ — ضرب زحل — شمس و قمر — ضرب

مشتری — عطارد و مریخ

در بیان ضرب ...

دروک باد س ... از مریخ ظاهر میشود

دروک باد س زرلس از زحل پدید شود دروک باد ...

دیگر بعد از دروک حساب میشود هر قدر کری

از نو بچهر تولد گذشته بهمان کر پهلا ماه قرار داده

چهار صد و ... افزوده تا نشت هر ستاره ضرب نماید

در بیان ... دش

آنچه دروک دش برمیاید باد ش بچهره هر یکی مختلف

جمع نماید تا هر یکی ... و ... برمیاید

در بیان دروک دش ...

دروک معروف	دروک دیگر
... از نو بچهر تولد گذشته چهار صد ...	... از نو بچهر تولد گذشته اول ...

دروک ...

دروک دش نخچه شش
جمع شود از دس مریخ
موافق نخاک و شب لیم
پلات ملاوش اندرو

به دیگر رس و بعوره
ورس درجاس وس
تعلیم آخر

در بیان دروک اَهِر

شب و شش اول به کر با هر قدر
باشد اورا مقدم گذاشته
آن دش شنبه چندان کرده
روز و روز دهند و ماه را با تیره چندان گری سمارند و
روز با لعقه گفته هر گری ماند سمر و آن گریها از هفت
بگذرند موافق هفت گری روز کرده تا روز های هفته بیابند
و اگر روز تا از شب بگذرند موافق شب روز ماه قرار دهند
قدر بیت جمع شود همان دروک اَهِر و شب بیت تا بیت
هر ستاره ضرب نماید

در بیان دروک لشه و دش

همان دستور اَهِر و شب لات اَهِر و شب دروک نماید

تا نقت هر ستاره ضرب نماید **در بیان سند لگن**

هر قدر مدت قمر در خانه وتش حساب آمد آنرا

نهم جز کرداوی تا بولسند اعداد سند موافق حساب لگن

نوع حساب طالع هر ستاره را بیان ابتدا و بوقت

کرداوی را موافق بوکهرکت بعده تا لا و وضا به دارند

بکرر رضاند در دوازده خانه بولسند **در بیان پاچوک**

لگن در لاه حصه سند انجم تا انجمن لبن موافق

سند تا دروک سند ست هر ستاره بدبر کند **در بیان**

دن سند لگند وا ازدهم حصه پاچوک کرداوی

موافق سند و پاچوک بیا شد **در بیان خمس پاچوک**

بطریق دیگر سنه وماه وروز سند هر قدر

آنرا تفصیل چندان کرده بهر آنرا از [illegible] دیگر بند

بعد ازان موافق [illegible] و یک ل قرار داده هر قدر ماند

آنرا دو وللعه کرده یک تاک دلو هر چه حاصل

شود وماه باید شمرد هر چه باقی ماند آنرا تا ماه سند

ماه قدر

هر قدر که باشد بیامیزند تخته چندان بکنند هر قدر شمار جمع شود
آید موافق تخته و یک باب واده رود قرار دهند و آنچه
باقی ماند آنرا با روزهای سند بیامیزند تخته چندان کرد
هر چه شمار آید آنرا موافق تخته دیگری قرار دهند در دوک
وحشی با چوک همین است و هر قدر که در دوک جمع شود
نصفه آنرا ابتدا که بادی می نویسند و دیگر نهای دیگر حصه سوم
در دوک کل باید نوشت مکرر از نهای اصحاب آنکه اگر روز
های سنه آن تخته بکنند موافق تخته هر ماه قرار داده باشد
سند بیامیزند همه بار روزهای درصد در قوم که مخلوط
باید نمود در بیان مهره وحشی با آنکه

در بیان مهره ... آنکه در جاک زخم یافته و تاخن و غیره

زیر چرخ از سنگ کوه هم و در زده هم دور نگه دواره
از کوه ... و از ... هم و ... و ... آتش دارند ها هی
بنجب هم و ... زده دور دو جکرو ... باهی

۵ مریض



شمس از جانب دیگر گفته شده از زوال

شعر به ملک آید و منصب زوده و کار رجوع ولطف نو
یابد و بملک دیگر میرود و قرض دارد وارار یابد و یا
وجوانان و هم جان خود و بیش کنند ار دنیا یابد
یابنده و منصب از ... مند ار دیار هم یابد

مرو الغرزی یابد و صحت خود یاری او

بر جاه رود و خوب وقت میباشد از آب از یاران هم و
با هم همتان و با وزیران صحبت و کل ورس تین کرد
با راحت با کهتان رجوع دارد اگر خراب دیده
پلورزمی جنگ و هجوم میکند بدی بجز آید ونده و

مرو قرار جای دیگر گفته اند همیاد و در

آسایش درزنابد و اسب با آرام و خوشوقی و فران
وصحت بدن فزود آید و نعمت های رحمت و اسباب جو نگاه
جنب بزرگ لباس نوین خرب و حلوی خوب یابد
و طلا و ریاین ما هم سود

ه ه ه

سیحه مریخ اگر در پیش لصیقه باب و ارلت قلا و شمن
فلا ورع و از موقش حرباذ و دهر و از قید و از فیقون
بیم باید و در لصیقه و از خویشان و از آشنایان بیم حیات
حو لصیقه مند و با نیرو بازن خوشنا و از کسی بیم

مریخ در جای دیگر نوشته اند جز در حمره و ادا بس

بیم و از مرگ و از قید و از در بار حبه آگاز باید و ارت سعر
زدست از اتفاق بیم و از زن شوز و غوغا بیداری سعود
در دیعن خانه و از فلان حجج ره میشود و در دبستان دهنیه
روبیلع شود و کار صواب نیم بهم مهر بند بیم عظیم باید

سی عطارد اگر کار صواب کنند و بوم حکمه

و در ازه لت و از تو و لکن حزن بند باید با خویشان صلح
بشد اله لعک لازر باید و از جای حرکت شود اگر ستاره
ره سستی نیابد و سستاب بیچو نیغ کم کا کج رسید آنوک لازری و اردهج

عطارد در جای دیگر نماند جز در میشود عاقل

و اسباب و لباس مفرش و حرف باید بوم حک عاقل
جرست با رنگ ارو زبار خه حلعد حجت ... لا

ثور شمس از جای دیگر گفته اند اگر از زنوکار

خو به ملک آید و منصب زوده و بار در رنج و لغزد نعو
یابد و بالک دیگر میرود و قرض دار دارار یابد و یاعمر
و جوبان و هم جان خود و بیمی کنند اردو تها لعید نعو
یابنده و منصب ازالله مند ازد ریا رهیم هم باشد

ثور قمر الزهری یابد و صحت بود بار ای اد

بر جاه روزه جو بوقت میباشد از آب از یاران هم و
با هم بهمنان و با وزیران صحبت کل فرش تنین کرد
با راحت باکهتان در رنج و الید اگر حراب وویده
پلو زنی جلک و هم میکند بدی نحو آید دیده و

ثور قمر از جای دیگر گفته اند که جهاد دور

اسایش ورز یابد وار سب با آلم و خوشوقی و خلدن
و صحت بود و رود اگر و نعمه یار حرو اسباب خو زنگاه
حب پدر نماس و بیمن حف و حلوی حب یابد
و طلا و زیان ما هم سود

ه ل ه

سیحه مریخ اگه در بیش لقیقه با ب و ارلت فلاو شمن
فلاز زرع واز موش حریا و از ده نهر واز قید فلا قیعود نون
بیم یابد ودر لقیقه واز خیث ال و از ستایان همچنان
حو لقیقه مند و با بیسرو یاران خوشحال واز کرسی بیم یابد

مریخ در جای دیگر بوسته اند هر زحرو اداهی

بیم واز مرگ واز قید واز در بار حج آزار یابد واز ب سعر
زدست از اتش بیم و شدن سوز و غوغا جداس شود
دیعی حانه در فلان حمیع رمیسو و رد سمان و
رو بیلو شود و کار صواب هیم میرند بیم عظیم یابد

سیحه علی او گه تا ر صواب یتده د و م جا کند

و ر ار ز ه ا ل ت واز نو بلاکی حزی نزد یابد باخوشان صلح
باشد الله تعالی ایلا یابد واز جای حرکت شود اگر ستاره
ر و شش یابد و ستانه پنج یعی تم کج رسد الوکی ایلاری واز

عطارد در جای دیگر بعما ند هر د زر میشود عاقل
دل اسباب ولباس و فرش و حرف یابد بیوم حک عاقل
دست یا ر نک ا ر و ز با ر حج خواهد یافت

شود رس

حکم مریخ که در ماه ... آن باد و دو ... ناموس خوب و روشن از خویشان کلان ... شود و طلا و اسپ و فیل در کارهای فتنه میباید و یار را چه اخلاص بسیار باشد

حکم مریخ در جدی در کسی اید باد خواه شود و ... خود سردار باشد بهر وجه راحت یابد و طلا و اسپ و فیل در ... شود و اسباب خوب و الوان در حجت زیاد یابد جرأت ...

حکم زهره اگر کار باشد ... پوشاک خوب و خوردنی خوب یابم کلان راحت و زر ... باشد

زهره در جای دلو که ... خوب ... و زیب ... و نعمت انچه خواهش باشد مهیا شود

حکم زحل ... در ان ... از زهره زبان در ... شود و غوغا میکند و بیزار ... غیب ... نیاید و انچه پوشاک ... و ... و اسپ کو ... از موا شود و بر هم زند و ... خلل و ... یار ... صاحب ... شده ...

در سوم زبره از هشتم ۱۰ — ۸

پنجم را از نهم سیم پنجم ۵ — ۹

سیم را از نهم پنجم نهم را از ۸ — ۴

از یازدهم دوازدهم را از ۱۲ ۹ ۱۱ — ۱۱

سیم یازدهم را از ۱۱ — ۶

۴ — ۳

سوم و چهارم هم را ۱۰ — ۱۰

۱

۷

درمان

و نهم و ششم را از دوم از دهم را از هفتم

دیگر مسری ... از نهم کنار و حصه زیاده از زبره وفید دلیلو

چهارم مسری ... از دهم یازدهم ملک — ۱۲

ششم پنجم از دهم — ۸

پنجم را از دهم ششم را از هشتم — ۱۰

۹

۳

دربیان جدول ... دیوانه

در بیان وتد گفته زاسن را از رب جست

یازدهم زاسن از دوازدهم وششم را از پنجم

از دوم وهفتم را از چهارم بقول

زائچه

در بیان طالع تولد صغار

طالع نحس گرده در آن برج قمر باشد از آنجا

ستاره نحس در آن ستاره پیدا شد او گرد و

جزو دولی در نوع

در بیان زائچه دولی

در بیان دوازده دولی

دوازدهم

فرد

عطارد در سنبله

دو نور و قمر در جوزا مریخ در جدی زحل در اسد

زهره در میزان باشد اگر تا ۱۲ ماه تا دوازده سال

در عیش و وفای کند بداند در ایام سنه نیکی زائچه میوه و

در بیان [illegible] بوک اگر بلکه [illegible] پنجم و نهم خانه

در دوران ستاره با فلان شوند سردار قبیله خود باشند

در بیان [illegible] بوک اگر [illegible] و چهارم و

ششم و دهم [illegible] با زائچه میوه و قبیله او با دولت

آسوده حال باشد در بیان [illegible] بوک اگر در

بیان [illegible] بوک لگنه [illegible] ششم و هشتم دوازده خانها

[illegible] باشد [illegible] باشد در بیان [illegible]

لگنه در [illegible] زائچه [illegible] و هفتم خانه [illegible]

[illegible] قبیله خود سردار باشد در بیان [illegible] بوک لگنه

اگر [illegible] خانه [illegible] باشند با زحمت و

زردار و خورنده و دیده [illegible] باشد در بیان [illegible]

[illegible] خانه [illegible] ستاره [illegible] صدر [illegible]

[illegible] در بیان [illegible] بوک لگنه [illegible] و

خانه [illegible] کرده باشد [illegible] زائچه [illegible]

در بیان وبدگه زاسن را از رست دیو

یازدهم زرسن از دوازدهم وششم را از هفتم وپنجم

از ونهم وهفتم را از چهارم بقول

در بیان طالع تولد صاحب

طالع اگر ... اگر قمر در ... باشد ...

حاکم ... ستاره ...

در بیان ... دوم

در بیان زاده ...

در بیان دوازده ...

دوازدهم ... الخ

... در دوازدهم ...

عطارد در سنبله

در ثور و قمر در جوزا مریخ در جدی زحل در اسد

زهره در میان باشد اگر تا ... تا دوازده ...

در عشق وفای کند بداند ... زایچه مسعود

در بیان ... یوگ آنکه ... لگن ... وپنجم خانه

... دران ستاره با فلک شوند سردار قبیله ...

در بیان ... یوگ اگر ... لگن و دهم چهارم و

ششم ... ستاره ... مسعود و قبیله او ... دولت

آسوده حال باشد **در بیان ... یوگ آنکه** در

میان ... یوگ لگن ... ششم و هشتم دوازده خانها

ستاره باشد بخت ... باشد **در بیان ... یوگ**

لگن در ... سیم ... ودوم و نهم و هشتم خانه ها ستاره

نرسد در قبیله ... سردار باشد **در بیان ... یوگ** آنکه

اگر ... لگن تا ... خانه ستاره ها باشد ... و

زرداد و خورنده و دیده ... باشد **در بیان ... یوگ** ...

از ... خانها ... خانه ستاره ها نرسد ...

... **در بیان ... یوگ** آنکه ... و ...

خانه ... [illegible] ... باشد ...

هو الکافی

در بیان حره حا مردو نوک آنکه در ستاره خانه حکم
کرنادی دلاو در سته خانه یکیک کرنادی باشند هرگاه
راجه میشود در بیان اکاوتی نوک آنکه در خانه یکیک
ستاره فلاو شغو بود آنکه راجه میشود در بیان در
در نوک آنکه پیش و پس قمر ستاره
راجه میشود یا وزیر در بیان انه [illegible] فا نوک آنکه
سمش در [illegible] کره نادی [illegible] زردار و خورنده و
با راحت و عاقل و بخیر [illegible] و بیماری خوب [illegible] در
بیان نونه فا نوک آنکه از خانه قمر خانه [illegible] کره کرنادی
بر چند بود آنکه با سخاوت خوش و عاشق مند و زردار
در [illegible] باشند در بیان کیه درب آنکه [illegible] و شق خانه
قمر از ستاره نباشد تهی دست و گدا میشود [illegible] فهمیده و
در [illegible] غسل و عیر [illegible] دارا خند باشد [illegible] در نور ما
لوبه کرنادی با قمر باشد یا از قمر خانه [illegible] باشد [illegible] بونه
کرنادی پرسند [illegible] خوب خواهد بود [illegible] در بیان [illegible]
در بیان درده نکن اگر پیش و پس [illegible] کرنادی باشد
گدا میباشد در بیان اکاوت آنکه [illegible] در [illegible] ستاره

[illegible]

ننه که زلحه نیشد درمعنی نوکندش و هیچ هشت یکی نه

یعنی بر همه هشت سبد بر یکی را مخلف هشت اول اول منکلا
هشت منکلا

کرم منکلا شنیدوبا حام رام راوی نجم بورکاه
هشت کرم راک هشت نحیک ...

ششم لورات هفتم ستیا ... هاشتم ستیا هشت ...
هشت ... هشت ... نهف راک

ازو در یکه سالکیره شمار ازون نحب ماز در حه نحب نبتار کرده
در مهنا کرده هر قدر که از هشت ماین بماند حات شمار از آنها حب الوقت

هشت شمار بر فرو فرماید هست نحوکرشه هشت شد نبت ماها ماها

دبین هر قدر باهت نیسه نهد هشت را مهنا کرده آنچه از
هشت ماهن بماند تراکی هشت شمار را دفعه شمار نوکند
منکلا کرفته باید نوکه هر شمار رسد همان اول نوکندش
نحیه زلح کشاه منوبات نتیجه منکلا اول و شتاه قر دالو
هشت یک ل انگه زر حن و هد و ناموس و زند نتیجه و ما
هشتم و مشتری شاه دالو هشت ... انگه در دهنده و صحو ان نه
دید و نجا بود و خوش و نان ... باشد نتیجه منکلا
و عس شاه دالو هشت دوراک لکه باشد روز نو بنیار حقوق
اضطرات باید نتیجه راوی و مریخ بنیاده دبلاف هشت جار را ل
انگه از جای زمل تحو بر ملاد نمکه میکانه میرود

مہ بہ بہ کاہ عطی نو دہ داو نحاش مد ل گمہ فرستلی دم مددیت لت و

خوس بہوس ہند وتہرین زباہ باشہ مہ رنہ گمہ نحل نتان

ست نتس سال گمہ صاحبہ برطرف نو ورزہ باپیدا و تمارد

مصیبتی یا ید مہ سدرا دیوہ نہ نشاں دللو ندی شوب

گمہ کارمنہ نو تیلی تیز زحف وحی مب ند مہ سنکا دد

رس ساروہ دللو شنہ ساک گمہ مغضب کلان ورعن باید در

دلسنہ و کہ دش ہا ہر یکا بدت مفرت

	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
	سکلد	سکلد	سنکلد	دنا	رارکی	سدرکا	رولکی	سدر	بیکہ

	سکلد	سنکلد	دنا	رارکی	سدرکا	رولکی	سدر	بیکہ
سال	+	+	+	+	+			
ماہ / روز	+ ۱۰	+ ۲۰	۱ +	۱ ۱۰	+ ۱ ۲	+ ۲ +	+ ۲ ۱۰	+ ۴ ۲۰

	سکلد	دنا	مرارکی	سدرکا	رولکی	سدر	سنکی	سکلد
سال / ماہ / روز	+ ۱ ۱۰	+ ۲ +	+ ۲ ۲	+ ۳ ۱۰	+ ۴ +	+ ۴ ۲	+ ۵ ۱۰	+ + ۲۰

	رارکی	سدرکا	رولکی	سدر	سنکی	بیکی	سکلد	سکلد
سال / ماہ / روز	+ ۳ +	+ ۴ +	+ ۵ +	+ ۹ +	+ + +	+ ۸ +	+ ۱ +	+ ۲ +

	رارکی	سدرکا	رولکی	سدر	سنکی	سکلد	سکلد	دنا
سال / ماہ / روز	+ ۵	+ ۴	+ ۸	+ ۹	+ ۱۰	+ ۱	+ ۲	+ ۴

	رولکی	سدر	سنکی	سکلد	سکلد	دنا	رارکی	سدرکا
سال / ماہ / روز	۱ +	۱ +	۱ ۲ +	+ +	+ ۲	+ ۴	+ ۸ +	+ ۸ +

	سکن	سغلد	سکلد	ومه	مرلوری	ملکا	زحلی	سلد
سال	۱	+	+	+	+	۱	۱	۱
ماه	۹	۳	۵	۹	۱۰	۱	۴	۶
روز	۱۰	۶	۱۰	+	۶	۱۰	+	۲۰

دربیان ستاره خوب و ناخوب

حرب

شمس در حمل ۱۰ روز | زهره اوج قمر در ثور ۳ فر زور | زهره اوج زهره در حوت ثابت روز

زهره اوج زحل در میزان بانشت روز | زهره اوج زهره در جوزا | مریخ در جدی

دربیان ستاره هبوط و غیره

عطارد در سنبله | مشتری در سرطان

شمس در میزان | قمر در عقرب | مریخ در سرطان | عطارد در حوت

مشتری در جدی | زهره در سنبله | زحل در حمل | دربیان

طالع کره واحد و حرکت ستاره هر سیخ ماه ۳

اوج در زهره کند یعنی در خانه هات و الو سو دلو باه میشود اگر نشد در میان قسمه حفه نیحو و اگر در قمی و نرباه د هر کسی را الو کمتره کیت یعنی در خانه هات حفه و در زهره کند و برند و دیر خوانند هر کسی باه ستاره در سنبله کند حج و در بر گعاب یعنی همراه شمس در یک خانه بر بندی سنو در قران میشود

دربیان کندرو

و بیان کندرو ستاره یعنی برانه کنج طالع اول الدالدانه کنج خانه جمله چهارم از پنجم در خانه کند و سیم خانه پنجم و از ششم در خانه کنده خانه نهم این چهار خانه اول چهارم و هفتم و دهم این چهار خانه را

منجه بر کام عظم روز ره دانو ند نحاش ل گگه فرسلق دم لت و
خوس لهوس باسد وترین زاله باشه منجه رفته گگه نحل سات
ست قش سال گگه صاحب بزاف منت لو ورزیا بیدا و تمار و
مصیبت پی یاید منجه سدرم زوره نبلی
گگه کارینه له ترک یغز زرحف و صاحب مرب ند سان دللو ند شوقیت
زرس ساره دللو شرت سعد سال گگه مغضب گلان و مرفت باید منجه سکگ م در
دلشت وکه دوشن ؟ هریکا بند مفورت

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
	سنکلد	سنکلد	دنا	رارور	سدرکا	ارولک	سدر	سکگ
سال	+	+	+	+	+	+	+	+
ماه	+	+	۱	۱	۱	۲	۲	۴
روز	۱۰	۲۰	+	۱۰	۸	+	۱۰	۲۰
	سنکلد	دنا	مرلوری	سدرکا	رولک	سدر	سکگ	سنکلد
سال	+	+	+	+	+	+	+	+
ماه	۱	۲	۲	۳	۴	۴	۵	+
روز	۱۰	+	۸	۱۰	+	۸	۱۰	۲۰
	رارور	سدرکا	ارولک	سدر	سکگ	سکگ	سنکلد	سنکلد
سال	+	+	+	+	+	+	+	+
ماه	۳	۴	۵	۹	+	۸	۱	۳
روز	+	+	+	+	+	+	+	+
	رارور	سدرکا	ارولک	سدر	سکگ	سنکلد	سنکلد	دنا
سال	+	+	+	+	+	+	+	+
ماه	۵	۶	۸	۹	۱۱	۱	۲	+
روز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۴
	ارولک	سدر	سکگ	سنکلد	سنکلد	[illegible]	رارور	سدرکا
سال	۱	۳	۱	+	+	+	+	+
ماه	+	+	۴	۴	۶	۷	۸	+
روز	+	+	+	[illegible]	[illegible]	[illegible]	+	+

	سکن	مسکلد	نکلد	دمه	مرادوی	ملنکا	زولقی	سلد
سال	۱	+	+	+	+	۱	۱	۱
ماه	۹	۲	۵	۹	۱۲	۱	۲	۴
روز	۱۰	۶	۱۰	+	۶	۱۰	+	۲۰

در بیان ستاره خوب او وخوب

شمس در حمل تا ۱۰ روز — قمر در ثور برمه اوج تا ۳ روز — زهره در حوت برمه اوج تا ۲۷ روز بعد

زحل در میزان برمه اوج تا ۲۱ روز بعد — مشتری در سرطان برمه اوج — مریخ در جدی

در بیان ستاره نحوس رنق

عطارد در سنبله — مشتری در سرطان — شمس در میزان — قمر در عقرب — مریخ در سرطان — عطارد در حوت

مشتری در جدی — زهره در سنبله — زحل در حمل

در بیان کوکب و احد و حوالت

نوبه است ۳ هر سنجی بلا

اوج در زبه کنج هغ در خانهاے والد سو دا در باب میشود

اگر نشد در میان فسد حفه بیجو حوالگی رو فنق تر نباید دیگر کسی را

کوکب کت نحیفه در خانهاے حفه در زیبه کنج برید و دیگر خواند

هر کی بلاد سابه در زیبه کنجی در برگنباب نحی ہمراه بیشش

در یک خانه برید بی سو ... میشود

در بیان کدورت

بیان کدورت ستاره نحی کرنه لکنح طالع والد لابد که کنج خانه

جدله جنانم از پنج در خانه کد ششم خانه هشتم و از ششم در خانه که گرفته

خانه ششم این چهار خانه اول چهارم دهم و هفتم این چهار خانه را

کنند و نام فلان اگر در خانهٔ نهم کنادی نیک فلان و فلان شوهر نیک باید و اگر
کنادی نحوس برسد شوهر بد باشد **سیوم کنید و اگر** در خانهٔ
گفتگو کی تمیز بسند و تا فلک باشد و بار راحت و صحیح مقبول
کنند و دی فلان ار دیگر کنند و حرکت و به دو سا نیک و در
و خشم خدا رو داشته باشد عاقل و سخا و روزنبی باشد
دیگر گرم ار نه کنادی بار نوع در خانه کنند حج فلان شده تا
ملک مستی کنند و ربه حاکم بات آفتاب بوف را آمیت بود
همان قسم دیگر کنادی های نحوس اول با هم زنند **در بیان
پهرون** یعنی پنجم و نهم خانه اگر در کرخانهٔ طالع ستاره نیک باشد
منجم نیک است اگر ستاره بد است منجم بد است اگر در خانهٔ ستاره
باید گرد منشو **در بیان ادیهی** یعنی سوم و ششم و دهم
و یازدهم خانه طالع ولد اگر در کرخانه کنادی یعنی ستاره بد
منجم نیک خواهد شد **در بیان فلکی تور کنید و پهرون**
گفته با طاقت بنده شود و دولت و قوت باید و اگر در کنادی نور با
کلفی شود کند و جاشد به فلان یعنی با طاقت و فهم آن شخص
بلند شود و حرکت کنند و نام فرزند خواهد بود و از فلان و هم اگر
زر فلان خواهد بود بکلم بالعدف فلان العدل را باید انجام صحبت شد
باید از پنجم خانه ولد و از ششم کار جفعه هان باید و حرکت و او
آید و از هفتم از آن حسن با سعد هشتم بجم خانه کنند و زر
خزانه و بار

حرف باغ و جوی [illegible] جام [illegible]

ساقیا [illegible] جام [illegible]

شیخ [illegible] جام [illegible]

[illegible]

خال [illegible] جام

بزم عشق [illegible] جام را

[illegible] ملک عشق

مجلس [illegible] مجلس عام است [illegible]

[illegible] وصل [illegible]

عقب توشه [illegible]

معلم عطا

ابدال اثر دو عشق میچری
اوزوبر دیبوای چم ازی

بسملا حرسم الا هو
وز ماست و از نکری

اسک ناطق ملا پیهو
این عشق اوس ان اثری

مدرت هو کو پایر هو
اس تا ان ملا یع

ابملامیک دیو بد لو وری

[illegible]

Pt. R. Raja [illegible]

Village [illegible]